

شعر و موسیقی

بقلم آقای دکتر علی خان سینا

دکتر در علم طب از دارالعلوم زین

مقیم. تبریز

اقترح مجله آینده در خصوص شعر و موسیقی جالب نظر هر متفکر است ولی بدبختانه سؤالی که میکنید مبهم است. «ویفرمائید» برای برانگیختن احساسات شعر مؤثر تر است یا موسیقی؟ « برای برانگیختن احساسات؟ کدام احساسات؟ قدری از احساسات را متذکر شده به بینیم آنها را شعر برمی انگیزاند یا موسیقی؟

علو - برتری - قوت - اقتدار - جاه طلبی - شخصیت - اطمینان به نفس - جوانمردی - تکبر خوب - تکمیل نفس - حجب - تواضع شهرت طلبی - فعالیت - مسئولیت - ترحم - عدل - عزم - آزادی طلبی - نوع پرستی - اجتماع پروری - خیر خواهی - نیک نفسی - حق شناسی - احترام - تمجید - تکریم - وطن دوستی - محبت خانواده - دوستی - عشق - فکریات - زیبایی - اخلاق - مذهب - احترام مذهبی عبارت الخ حال تلك تك این احساسات را ملاحظه کنیم و به بینیم همان احساس را شعر محرک تر است یا موسیقی و قتیکه این شعر را بنظر می آورم «همت بلنددار که مردان روزگراز همت بلند بجائی رسیده اند» احساس علو همت برای اقدام در کار خودم تشویق داخلی حس میکنم - این شعر را ملاحظه فرمائید «مرد باید که در کشا کش دهر سنک زبرین آسیاباشد» قهراً اطمینان نفس و عزم و برد باری تولید میکند این شعر: « بدر ارباب بیمرود دنیا چند نشینی که خواجه کی بدر آید» انسانرا به مناعت طبع وادارمی کند - و قتیکه کتاب L'art d'être Grand-père ویکنور هوگو را می خوانم بی اختیار در خودم محبت خانواده و ابوت حس می کنم - این شعر «ترحم بر پلنک تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان»

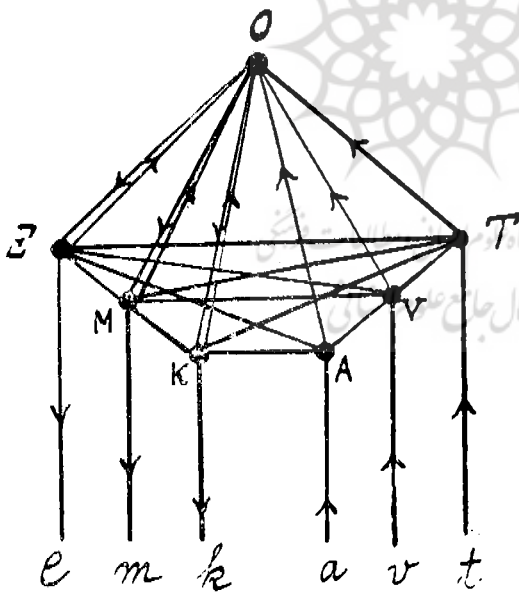
احساس عدل می آورد و ترحم بیجا را از دل انسان دور می کند -
 برای برانگیختن احساس نوع پروری چه محرکی بهتر از این شعر
 « بنی آدم اعضای یکدیگرند » . میتوان پیدا کرد؟ عشق را طی لسانی
 است که صد ساله سخن برای برانگیختن اغلب احساسات ضر لازم است
 و شعر نمی تواند از عهده اداء آن بر آید مثلا برای تولید احساس خطر
 یا خلاصی از خطر - احترام - تمجید - فکریات الخ ضر لازم است -
 یعنی برای تولید این قبیل احساسات شرح و بسطی لازم است که نویسنده
 نباید در تنگی قافیه گیر کند - در این بین کلمات قصار و امثال را
 فراموش نکنیم - وطن در خطر است - اولادنا اکیادنا -
 Homo Homini lupu حالا ملاحظه می کنیم و می بینیم که موسیقی
 قادر به تحریک يك کدام از این احساسات نیست

پس از این مقدمه لازمست بدانیم که برای برانگیختن احساسات
 ما محرکات مفروضه اصلا تأثیر طبیعی دارند یا اینکه از روی عادت و
 موافق قانون جز افکار (association d'idée) مؤثر می شوند؟ بنظر
 بنده هر دو عامل باید اثر داشته باشند - از يك طرف مارش قنبر شوین
 را فرض کنیم و از طرف دیگر يك سرود مذهبی عیسوی را - مارش مذکور
 در تمام مردم تولید حزن میکند - در صورتیکه سرود مذهبی اثری در
 سامعه يك نفر عیسوی خالص میکند که ما مسلمانان آن اثر را ابدأ حس
 نخواهیم کرد - شعر نیز همین حکم را دارد - يك نفر آلمانی یا ایتالیایی
 مشوقه که مژگانهایش تیر خدنگ باشد دوست نمی دارد ولی ماها! چاه
 زنج هر قدر عمیق تر باشد آن شعر را بیشتر دوست داریم - این قبیل
 اشعار که احساس ما را بحرکت می آورند از روی عادت است - شعر
 های خیام یا اشعاریکه قبلا ذکر شد بین العالی است و تمام مرتب از آنها
 متأثر می گردند .

قبل از وقت باید دانست در روح انسانی (که احساس یکی از

نمایشهای اوست) شعر یا موسیقی بچه شکل اثر می کنند برای فهم این اثر لازم است مختصری از عقاید اخیره را در خصوص روح و طرز فعالیت آن را منذ کروشوم سهلترین فرضیات در این خصوص فرضیه پرفسور گراسه (Grasset) است. و برای فهم این فرض نقشه را که پرفسور گراسه درست کرده عیناً درج می کنیم. پرفسور مزبور روح را بدو طبقه قسمت می کند. فوقانی و تحتانی روح فوقانی (که در نقشه آنرا با حرف O نشان می دهد) فکر می کند. مسائل دانسته و فهمیده را انجام می دهد - اراده میکند. تصمیم می گیرد

روح تحتانی (که در نقشه آنرا ذوالاضلاع K.M.E.T.V.A نشان می دهد) کارهای عادتى و ملکه و مکانیکی را می تواند بعبارت دیگر فعالیت روح تحتانی يك نوع انعکاس (Reflexe) است



تفصیل نقشه = A مرکز

سامعه - V مرکز باصره -

T مرکز لامسه E مرکز

تحریر - M مرکز ناطقه -

K مرکز حرکت -

طریق tT - vV - aA

مرکز (۱) r و سامعه و باصره

و لامسه

طریق kK - mM - eE

مرکز فراد (۲) تحریر و ناطقه

و حرکت

-ME - ET - EV - EA

KV - MT - MV - MK

KT - KA طریق بین

مراکز ذوالاضلاعیه

برای فهم این نقشه مثالی ذکر کنیم: وقتی که این مطالب را تهیه می‌کنم روح فوقانی یا مرکز (۰) کار می‌کند و در خصوص کیفیت اثر شعر و موسیقی در روی احساسات انسانی در تفکر ماست - هر کدام از عقاید و وضعیات را با وسائل غیر معلومی سنجیده بعد با طریق OE پس از آن با طریق I:۰ بدسمن حکم می‌کند دست من می‌نویسد و این نوشتن تنها بتوسط مرکز I:۰ انجام نمی‌یابد بلکه مرکز حرکت K هم شرکت دارد ولی در موقع يك نویسی اولاً طریق V:۰ خطوط نوشته را می‌بیند بعد بواسطه VI:۰ و VK با مرکز تحریر I:۰ و مرکز حرکت K متصل می‌گردد از آنجا بواسطه طریق I:۰ و KR همان حس تبدیل به خط می‌شود و در عین حال فکر من مشغول ترتیب ماشین شعاع مجهول (X) است - بهمین ترتیب وقتی که حروف چین مطبوعه حروف مطالب مندرجه را برای درج در مجله آینده می‌چیند چشم و دستش کار میکند در صورتی که فکرش در مطالب راجعه بزندگی خود در حرکت است و با مطالبی که از زیر دستش می‌گذرد کاری ندارد.

کفتم فعالیت روح تحتانی يك نوع انعکاس است - انعکاس یعنی چه؟ انعکاس عبارت است از مجموع يك حس و حرکتی که به مرکز روح فوقانی (۰) نرسد مثلاً در موقعی که بنده این مطالب را تهیه می‌کنم مکسها اذیت می‌کنند - دست چپ (بدون اینکه خودم خبر داشته باشم) آنها را از من دور می‌کنند

مرکز انعکاس در نخاع و درجه فعالیت روحی در يك انعکاس تقریباً صفر است: سربك قورباغه را از تنش جدا می‌کنیم بعد با وسائط محرکه که کهربائی یا مکانیکی یا غیره پای قورباغه را تحریک می‌کنیم در هر تحریک می‌بینیم که پای قورباغه متشنج میشود - اگر تحریک را کمی قویتر نمایم نه تنها يك پای قورباغه متشنج میگردد بلکه هر دو پای آن حرکت تشنجی می‌کنند - یا اینکه از کثرت اذیت مگسها دست راست من قلم را

روی میز گذاشته و بایک دستمالی مگسها را دورتر براند - اینجا انعکاس مرکب شد - انعکاس ممکن است مرکبتر گردد - اگر محرك مفروض را باز هم قویتر نمایم هر دو پای قورباغه و بدن و دستپایش متشنج میگرددند یا اینکه اذیت مگسها فوق التحمل شود قلم را روی میز گذاشته و در را باز کم و با دستمالی آن حیوانات موزی را بیرون کم یعنی تمام بدن من در حرکت باشد - ولی مرکز روح فوقانی () چه میکند ؟ مشغول شعر و موسیقی است و با این کارها رجوعی ندارد - از آسمان صدای طیاره میاید میروم دم در و تماشا میکنم یعنی مرکز سامعه و حرکت و باصره در کارند - ولی مرکز () مشغول شعر و موسیقی است - از میدان مشق صدای طبل میاید انکشتهایم روی میز همان طبل را تقلید میکنند یعنی از مرکز سامعه به مرکز حرکت انعکاس میشود مرکز فکر () مشغول شعر و موسیقی است

از این مثالها معلوم میشود که روح تحتانی عبارت است از انعکاساتی که در مرکز ذوالاضلاع انجام میابد - انعکاس ممکن است که مرکز روح فوقانی هم برسد این است که بمقیده بعضی فعالیت روح فوقانی عبارت است از يك سلسله انعکاسات مطلقه

برای توضیح مطالب فوق مثالی از خود انسان ذکر میکنیم :
روز تابستان در باغی يك نفر خوابیده یکی از رفقای موزی خاری را دست گرفته و پای رفیقش را نیش میزند بیچاره پایش را جمع میکند (انعکاس ساده) دفعه دویم خار را فرو میکند شخص خوابیده پایش را جمع میکند و با پای دیگر میاید و جای خار را میمالد (انعکاس ساده نتیجه تحریک قوی) شخص موزی دست بردار نیست باز خار را فرو میکند - شخص نائم پاره جمع میکند و با دست راست پاره میخاراند (انعکاس مرکب) رفیق ناهموار باز اذیت میکند شخص خوابیده چشم را باز میکند و مطلب را درک میکند و حرف زشتی میزند (انعکاس در

مرکز روح فوقانی) بعد از حرف زشت خود خجل میشود روح فوقانی دائماً روح تحتانی را اداره میکند - تنقید میکند - همینکه روح فوقانی مشغول شد یا اینکه خواهید - مست شد - مسموم گردید - روح تحتانی خودسرانه حرکات بی تناسب میکند در يك مجلسی با میشود تنها میرقصد الخ

روح حیوانی و روح انسانی - هر کدام از سلسله حیوانات را فرض نمایید از روح فوقانی (تفکر و استنتاج الخ) محروم است - اگر اسب از قوه لگد خود مخبر باشد ابدأ محکوم انسان نمیشود - اگر موش از تله افتادن رفیقش استنتاج نماید دیگر بان آلت بدبخنی نزدیک نمیشود - روح مخترع گرامافون - تلگراف بی سیم - راه آهن و غیره و غیره را نیز مطالعه نمایید - احساسی که خیام دارا بوده تصور نمایید احتیاج به بیانات ما نخواهید داشت



کیفیت تحریک شعر و موسیقی - کدام روح از شعر یا موسیقی برانگیخته میشود؟ البته روحی که این دو عامل را بشناسد - مقاطیس ماده را جذب میکند که خود آن ماده قابلیت مقاطیسی شدن را داشته باشد - حیواناتی که از موسیقی متأثر میشوند اغلب خودشان موسیقی مینوازند - کرم خاکی نه موسیقی مینوازد و نه گوش میکند - حیوانات که روح آنها تحتانی است از موسیقی متأثر میشوند - انسان که روح فوقانی دارد و روح تحتانی هم از شعر متأثر میشود هم از موسیقی - انسان وقتی که شعر یا موسیقی را میشنود چطور متأثر میگردد؟ اولایک حالت خلصه - وله تولید میگردد که چشم اشیاء محیطه را بشکل و رنگ بهتری حس میکند لامسه لطیف میشود شامه معطر میگردد الخ بعد چشمها مثل اینکه این منظره خوش را میخواهند دائماً نگاه دارند بسته میشوند - يك صلواتی بدنرا فرا میگيرد - انعکاسات روح تحتانی بحالت خود میافتند - همین حالت است که شده است مار زنگ دار را زائل میکند

تمام اشعار و موسیقی‌ها همین حل را ندارند بلکه اگر آنها را تحت دقت بیاوریم می‌بینیم تمام اشعار و تمام موسیقیها بیک شکل نیستند - اشعار به سه طبقه قسمت میشوند

(۱) شعر ساده - اینکه وزن و قافیه و معنی صحیح دارد ولی اثر بزرگی ندارد - گر بغمزم زنی و گر دلبم که من از جای خود نمی‌جنبم - اگر با دیگرانش بود میلی - چرا ظرف مرا بش کست لیلی این اشعار منتظر خدمت هستند تا موقع پیدا نکنند اثری نتوانند

(۲) اشعار فلسفی - نصایح - عاشقانه - مضحك الخ که تحریک آنها بسته باشخاص و ذوق هست

(۳) شعر - ترکیب چند کلمه که در آن نه وزن منظور است نه قافیه نه معنی اگر چه اثرهم باشد باز شعراست الفرد دوموسه میگوید Poète prends ton Juth ! le vin de jeunesse—Fermente cette nuit dans les veines de Dieu معنی این شعر چیست؟ مادام دوسو وینیه بدخترش میزویسد Tu m'écris pue tu touse et j'ai mal à la poitrine منی چه ؟ گفته بودم چو بیائی غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیائی موسیقی نیز به سه طبقه قسمت میشود :

(۱) موسیقی ساده - طبل - مارش - رقص و غیره

(۲) موسیقی معمولی - آنکه هر قابی برای خودش دارد - تصنیف - آوازه های سر کوچه الخ

(۳) موسیقی علمی عالی - که بین المللی است مثل شاعرکارهای شوین - بهون و غیره - کسیکه از موسیقی کلاسیک بهره مند باشد از این موسیقی محظوظ میگردد .

چرا شعرا با موسیقی مقایسه میکنند ؟ - شعر و موسیقی من حیث وزن و تقطیع با همدیگر نسبتی دارند یا عبارت کاملی شرکت

دارند - ولی يك تفاوت مهمی سبب اقتراح شده که از آن اسمی در میان نیست - معنی - شعر معنی دارد - شعر سبب تفکر می گردد - موسیقی بی شعر خشک و بیهود - اگر موسیقی شعر را منذ کر نشود حتماً اثری نخواهد داشت - اگر ایرانی موسیقی اروپائی را دوست ندارد سببش این است که آن موسیقی شعر ایرانی را بخاطر نمی آورد - فرض بفرمائید يك نفر ساز زن درجه اول تصنیفی بنوازد که کلمات انرا حاضرین بلد نباشند اسباب کسالت می گردد - پس برای اینکه موسیقی اثری داشته باشد يك معنائی را در مرکز روح فوقانی مجسم نماید یا عبارت ساده‌تری اهترازات موسیقی بواسطه طریق مرکز (A) به مرکز روح فوقانی رسیده و در آنجا بواسطه جبر افکار يك معنائی را که با همین موسیقی معاً یاد گرفته بودیم بیدار می کند و ما از آن معنی محظوظ میشویم

موسیقی ساده اثرش عین انعکاس است مجلس رقص اروپائی را بنظر بیاورید در موقع رقص «دموازل» و «کوالیر» باهم صحبت میکنند و رقص هم میکنند یعنی در مرکز ذوالاضلاع بین A و KR انعکاس است A میشوند و K حرکت می کند مرکز () در عین حال مشغول صحبت است یادز فکر شعر و موسیقی (حالا که صحبت سر رقص است می خواهم سؤالی از شما کنم: اقتراح مجله آینده چرا منحصر به شعر و موسیقی گردید و رقص را کنار گذاشت؟ در صورتیکه رقص خوب نیز از عوامل مؤثره در احساسات انسانی است) گفتیم برای اینکه موسیقی اثری داشته باشد باید متضمن یا متذکر شعر باشد - لیکن شعری که با موسیقی خوانده می شود شعر ساده نباشد - موسیقی باید پست و بلندیها و تحریرات مختلف شعر را (از قبیل غضب - امید - ترحم - عجز - عشق - محبت الخ) ادا نماید - موسیقی و شعر وقتی که بدین قرار باهم مطابق شدند بیشتر محرك واقع می گردند - این مطابقت موسیقی با شعر يك کیفیتی است غیر از شعر و موسیقی و تاحال اسمی برای آن معین نشده - ما

از ضیق عبارت این کیفیت را شعر موسیقی یا موسیقی شعری می نامیم -
شعر موسیقی چیست؟

موسیقی شعری عبارت است از نتیجه اجتماع دو قریحه شعر و موسیقی پیش يك شخص - بنحویکه این هر دو قریحه متناسب و متوازن و مطابق با هم در همان مغز تعبیه شده و با هم یکجا بیرون می آیند البته فهم این تعریف مشکل است و توضیحات لازم دارد

اولا مثل های خود مجله آینده را بنظر بیاوریم - اشعار فردوسی در ایلات ایرانی محرك هستند - چرا؟ برای اینکه اشعار فردوسی مطابقت کامل دارند با يك گوشه چهار گاه که آنرا بعضی رجز و بعضی پهلوی نامند ما این اشعار را شعر موسیقی جنگی گوئیم - هر کدام از اشعار کتاب فردوسی را در آن گوشه بخوانید خواهید دید موسیقی با شعر متوازن و مطابق است و برای پر کردن آواز کلمات شعر کفایت می کند دیگر از کلمات - جانم : ای - داد - دلادالا لازم نمی شود - راستی یکی از اشعار فردوسی را در یکی از آوازهای دیگر از قبیل شور و همایون فرض نمائید چه قدر مضحك خواهد بود! - « بخوردی یکی چوبه تیر گزین نهادی سر ترا بقریوس زین » همین بیت را در افشار یا ایات اصفهان بخوانید چه قدر بی توازن و غیر مناسب در می آید؟

مارش معروف مارسیز و شعر هایش را همان يك شخص Rouget de Lisle ساخته . اگر رود کی شاهر ا پابره نه تا بخارا برد چون هم شاعر بود هم موسیقی دان - برای تکمیل این مطلب از تصنیف های شاعر موسیقی معاصر آقای عارف مللی ذکر کرده و به تجزیه آن خواهیم کوشید :

۱ - نه قدرت که باوی نشینم نه طاقت که جز وی بینم
شده افت عقل و دینم ای حبیبم ای طیبیم کار عشقم چه بالا گرفته
بر سر من خون جا گرفته جای قلبی عشق یکجا گرفته مکرر

۲ - شوخ چشمست همچو چنگیز ترک خونخوار است و خونریز
گشنه با خلقی کلاویز زینهار زینهار زینهار ای نگارا با وقازا
آتش فتنه بالا گرفته مکرر

۳ - بر دل دریشم مزینش ز آه مظلومان بیاندیش
کن حذر از آه درویش گویمت دل ای جفا کیش
ای خدا ای امان سختی از سنک خارا گرفته میگرد
در قسمت اول شاعر يك کیفیتي را بیان می کند و بزرگی آن
را می خواهد نشان بدهد موسیقی هم ساده است

در قسمت دوم صحبت از چنگیز و خونریزی است موسیقی هم
متدرجاً فریاد بلند می کند تا اینکه فشار بگلو می آید موسیقی بیشتر
داد می زند و باوج پرده می رسد از آنجا مظلوباً زینهار می کند و از
در استغاثه وارد می شود موسیقی نیز با این می آید

در قسمت سیم کاملاً مظلوب شده زخمی در دل دارد از ناله و
فرین خود می ترساند می خواهد آن دل سخت را نرم سازد
حالا قسمت دوم را عوض قسمت اول یا سیم را عوض اول یا
دوم فرض کنید مقصودی را که می خواهم بیان نمایم ملنفت خواهد شد
دامان این مبحث زیاد است همین جا ختم می کنم
پس از این مقدمه برای برانگیختن احساسات شعر مؤثرتر است یا موسیقی ؟

- ۱) برای برانگیختن احساسات اثر مؤثرتر است
- ۲) برای برانگیختن بعضی احساسات شعر مؤثرتر است
- ۳) برای برانگیختن بعضی احساسات دیگر موسیقی مؤثر واقع
می شود در صورتیکه از روح تحتانی تجاوز کرده و بروح فوقانی برسد
- ۴) موسیقی شعری (شعر موسیقی) از شعر و موسیقی مؤثرتر است
نتیجه برای التذاذ از موسیقی می توان مار شد - گرک شد -
قناری شد - ولی برای محفوظ شدن از شعر باید انسان کامل بود